

گفتار شانزدهم

## ثراد نو و تربیت استقلالی

اعتماد بر نفس چیست؟ - فرق توکل با اعتماد بر نفس - شرح يك فيلم آمریکائی - يك درس عبرت برای معلمان و مربیان ما - هدف تراد نو

استقلال شخصی و آزادی بزرگترین نعمتی است که با خزاین دنیا آنرا نمیتوان خرید. شما فرزندان خودتان را فقط از فیض آزادی و استقلال شخصی بهره‌مند سازید، این اکسیر حیات بقیمائی آنها را خوشبخت میسازد چه نخستین ذمه‌ی تربیت استقلالی اعتماد بر نفس است که این خود سرچشمه‌ی کامیابی است و هدف این کتاب هم جز نشان دادن راه این تربیت چیز دیگر نیست اعتماد بر نفس یکی از صفات حسنه و اخلاق جمیله است که غلبه‌ی مرد در رزمگاه زندگی تأمین میکند. اعتماد بر نفس صفتی است که دارنده‌ی آن در کلیه‌ی امور و اقدامات خود تکیه بقوت و قدرت خود می‌نماید. اعتماد بر نفس قدرتی است که در هر شخص تولد یابد او را از هجوم کابوس ترديد و شبهه و ترس بیجا می‌رهاند و در جلو موانع و سختی‌ها و صدمه‌ها او را مسلح با اسلحه‌ی شجاعت و متانت و امید و توکل و یقین و ایمان می‌سازد. اعتماد بر نفس طبیعی است کسی که دارنده‌ی خود را با يك اراده‌ی الماسین و تصمیمی سریع و عزمی شدید و شخصیتی متین همنشین می‌نماید. توکل شکلی است از اعتماد بر نفس، زیرا توکل عبارت است از اعتماد بر قدرت خدا و تسلیم امر خود بر وی و نفس انسانی



هم یکی از عالیترین تجلیات قدرت خدائی است. پس اعتماد بر نفس متضمن اعتماد بر خداست. لیکن عوام پی بحقیقت این معنی نبرده و خود را گمراه کرده است چه او معنی جبر توکل میدهد و سلب قدرت از نوع بشر و رد مسئولیت از خویش کرده خود را جز آلت بیکاره و آواره نمیشمارد. یکی از علت‌های مخفی فساد اخلاق و زوال ابهت و عظمت اسلام همین معنی است که مردم جاهل بکلمه توکل



بچه‌ها اسباب کلاس خود را رنگ می‌زنند - مدرسه هاناهاولی در آمریکا  
Painting their furniture. Hanahaouli school. Honolulu, Hawaii

داده‌اند در صورتیکه بغير تره‌بود که با وجود توکل زانوی شتر را باید بست یعنی اعتماد بر خدا نباید سلب اعتماد بر عقل کند!  
تنها تربیت خانگی و مدرسه برای تلقین و پروردن قوه اعتماد بر نفس کافی نیست بلکه صفحات مختلف زندگانی نیز باید جوانان را تحریص بر کسب و بکار انداختن این قوه عالی کند، چنانکه جریانهای زندگانی یومی آمریکا بنوع این قوه در جوانان

آمریکائی یاری میکند و اغلب متفکرین و اخلاقیون و نویسندگان و ادبا با آثار خود بنشو و نمای این قوه خارقه خدمت مینمایند. یادآوری يك نمونه از این قبیل آثار فکری و صنعتی در اینجا یقیناً بفسایده نخواهد شد:

دو سال پیش در برلین يك فیلم سینمای آمریکائی تماشا کردم که بسیار خنده آور و شادی بخش و هم از نقطه نظر تربیت قوه اعتماد بر نفس بسیار منبئ دار و شایسته ستایش بود. بهلوان اساسی این فیلم، بازیگر معروف «هارولد لوید» بود و خلاصه آن اینست: در یکی از دهات آمریکا بچه یتیمی بود که جز يك خاله خویش دیگری نداشت. این بچه یتیم بسیار ترسو و عاجز و بی دست و پا و هیچ نیرز بار آمده بود بطوریکه هیچ کار از دستش برنمیآمد و نه تنها از همسالان بلکه از کوچکتر از خودش نیز کتک میخورد و رانده می شد و دل خاله را بدرد میآورد. با اینحال، دختری از همسالان خود خاطر خواه او شده بود و همدیگر را دوست میداشتند لیکن رقیب کردن کلفت و قوی پنجه همیشه مصاحبت آنها را مانع می شد و با يك مشت بچه یتیم را چند ذرع دورتر بجاک میانداخت بطوریکه از دست این رقیب راحت و آسایش برای او قحط شده بود و حتی روزی گریبان یتیم را گرفته بهوا بلند کرده نوبی حوض انداخت! این اوضاع همیشه جگر خاله را می سوخت.

شی که باز جوان مظلوم کتکی خورده بخانه آمده بود خاله او را بگوشه کشیده و تسلی داده در دیوار اطاق تصویر پدر او را نشان داده گفت: پدر مرحوم تو هم در جوانی بقدر تو ترسو و عاجز بود ولی در یکی از جنگها که خدمت سربازی داشت و در هنگامیکه کم مانده بود طعمه تیر سرباز دشمن شود پیره زنی بناگهان پیدا شد و طلسمی بدست او داد و گفت اینرا همیشه نزد

خود نگاهدار تا همه جا غالب شوی. پدر تو ابتدا نمیخواست باور و قبول کند لیکن در آن گیر و دار از گرفتن آن ناچار شد و بهحض اینکه آنرا در بغل خود گذاشت گوئی يك روح تازه بدن او دمیدند و يك قوت شیر باو بخشیدند. فوری از جائیکه پنهان شده بود بیرون آمده حمله بقراولان و سربازان کرده همه را برانداخت و رو بطرف قرارگاه ارکان حرب دشمن گذاشت. در آن حین از اداره ارکان حرب پیشخدمتی بیرون آمد پدر تو مانند شیر برجست و او را بر زمین زده لباسهای او را دربر کرده بجای وی داخل اطاق رؤسای قشون گشته شروع بخدمت کردن آنها نمود و آنقدر مشروب تند با آنها خوراند که همه مست شدند. فرصت را از دست نداده بهریکی ضربتی زده بزمین انداخت و درین موقع صاحبمنصبان اردوی خود رسیده همه را گرفتند و اول او را هم دشمن فرض کردند لیکن او لباس خود را کنده و خود را معرفی کرد و سرگذشت خود را حکایت نموده مورد لطف و ستایش صاحبمنصبان گردید. از آنروز دیگر کار بکام او شد و از صاحب منصبان بزرگ اردو گشت. حالاً من این طلسم را آورده‌ام که بتو بدهم تا تو نیز آن قوت و زور بازوی شیرانه پدر را صاحب شوی!

جوان یتیم که این سرگذشت عجیب را با کمال ذوق گوش میداد از شوق خود از جا برجست و سر و صورت خاله را بوسید و آن طلسم را گرفته در بغل خود گذاشت. این طلسم عبارت بود از يك هيكل کوچک چوبی که شکل يك پیره زنی را نشان میداد. جوان از فردا صبح که از رختخواب بایمن آمد در نتیجه تأثیر این فکر و خیال که از شنیدن حکایت پدر و از داشتن طلسم معهود در وجودش تولید قوتی کرده بود خود را واقعاً قوی و پر زور یافت و قدری با اسباب و موبل اطاق خود کشتی گرفته بیرون آمد

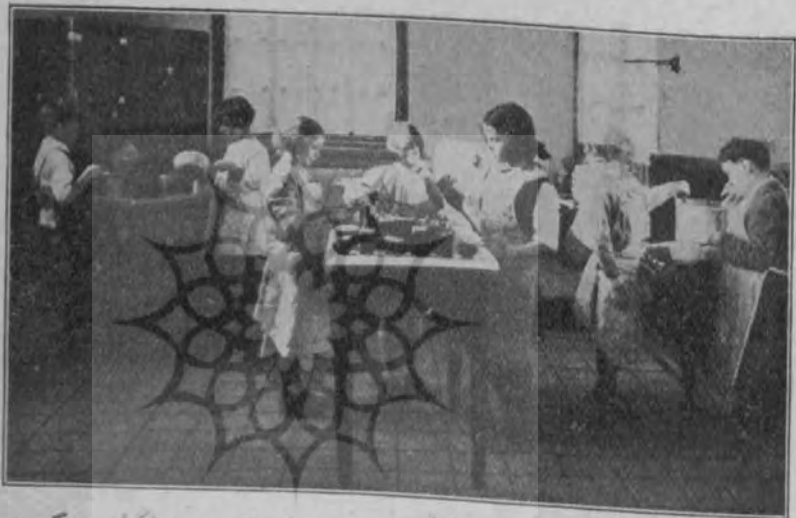
و کم کم قوت قلب و بازوی او طوری زیاد شد که بهمه رجز خوانی میکرد و حتی دیگر از رقیب خود ترسیده با او کشتی گرفت و چندین بار او را بزمین زد و آوازه معجزه او در تمام ده پیچیده و از هر طرف تماشاچی ها جمع شدند و آفرینها خواندند و شادمانیها کردند و بالاخره کار او بجائی رسید که مأمور شد



شاگردان آشپزی یاد میگیرند - مدرسه «والدن» در نیویورک  
Cooking, Walden School, New York.

بگرفتن یکی از لوطنی های معروف که در آن ایام در اطراف آن دهات مشغول غارت و ترساندن مردم بود و حتی ژاندارم و پلیس هم از دست او عاجز شده بودند. پس از زد و خورد های زیاد او را هم دستگیر کرده و مانند موشی گوشش را گرفته تسلیم ژاندارمری کرد. در همه این وقایع و حوادث حیرت آور که مردم را انگشت بدندان و مدیحه خوان کرده بود خاله با هوش از دور تماشا میکرد و از شجاعت و بهادری آن جوان از ته دل میخندید و شادی میکرد

و دست میزد. پس از مدتی که پهلوان معروف و قوی پنجه شد خاله روزی او را باز پیش خود صدا کرده و پس از تمجیدهای زیاد از رشادتها و شجاعتهای او و اعجازی که این طلسم در وجود او کرده بود باو گفت: فرزند عزیزم! آیا میدانی که آن طلسم چه بود؟ گفت مگر نه همان است که حکایت کردی. گفت نه، آن طلسم دسته چوبی چتر من است اینک بین و تماشا کن. چتر



بچهها برای عید میلاد مسیح، مربا درست میکنند - مدرسه «تاور هیل» ویننگتون  
 Making Marmalad for Christmas,  
 Tower Hill School, Wilmington

بی دست خود را پیش وی آورد و آن طلسم را بآن بند کرد و جوان در حیرت ماند! بعد خاله عاقل گفت: این قدرت و شجاعت از اول در نهاد تو بود و یک وسیله لازم داشت که اعتماد تو را بر نفس خودت بیدار کند و خدا را شکر که من آن را پیدا کردم! آیا این حکایت برای نشان دادن طرز تفکر و طریقه تربیت

آمریکائی نمونه خوبی نیست؟ و معجزات اعتماد بر نفس را با مثال ساده و خوش آیندی ارائه نمیدهند؟ و آیا در مقابل این فیلم جوانان ما نباید ازین سرگذشت عبرتی گیرند و در رزمگاه زندگانی امید را از دست نداده به پیدار کردن قدرتهای نهانی خود بکوشند. و آیا مریبان و والدین نباید این درس را در گوش هوش خود جا دهند؟ تربیت استقلالی همه قابلیت‌های بچه را بیرون میدهد و هویت و شخصیت حقیقی او را ظاهر میکند و حد اعظم استفاده از قوای او را ممکن می‌سازد! قدری فکر و دقت کنید و ببینید آن قدرتی که خداوند در يك تخم و هسته كوچك كنجانده و از آن يك درخت تناور و باردار بیرون می‌آید و سالها زنده میماند و هزارها امثال خود را تولید میکند، بکدام وسیله ظهور مینماید؟ مگر نه بوسیله تربیت است؟ آن تخم و هسته را اگر سالها نگاه دارید آن قدرت هم درو مخفی خواهد ماند ولی همینکه او را بسینه خاك بسپارید و پرورید آن قدرت عظیم و آن سیمای زیبای خود را بروز میدهد! آیا در وجود انسانی میلیونها ازین تخمها و قدرتها نهان نیست؟ و آیا نمیتوان بوسیله تربیت صحیح آنها را پرورش داد و بارور ساخت؟

بلی تنها تربیت استقلالی است که میتواند پرده‌ها و پوستهای قالبی را بشکافد و آن جلوه‌های داربای قدرت آفریدگار را که در بدن هر فرد نهان است در عالم خارجی درخشان و مجسم سازد! پس باید بکوشیم بفرزندان خود يك تربیت استقلالی بدهیم و نیز بفهمیم که این تربیت استقلالی عبارت از خودسری و پلج‌امی نیست! نژاد نوایران باید در آغوش يك چنین تربیت پرورش یابد تا بتواند خود را بختیار و نام ایرانرا از نوزنده و سزاوار ستایش سازد!

